

و چون ابن خبیر بغازان رسید و از نسل قراختائیان جز قطب الدین جهانشاه بن جلال الدین سیورغتمش کسی که قابل سلطنت باشد نمانده بود بحکم یرلیغ اورا بسلطنت کرمان منصوب ساخت [و در ۱۵ رجب ۷۰۲] (وصاف ۴۳۵) از اردوی غازان بطرف کرمان در حرکت آمد، [و در ماه شوال سنه مذکورہ] (ایضاً ۴۳۵) بتخت سلطنت جلوس نمود (۱۵۶^h)، [و در حین تألیف این موضع از وصاف یعنی ص ۴۳۵ پادشاه کرمان او بوده است]، ولی چون جوانی بی تجربه از امور سلطنت بود و اعوان و انصارا و نیز بی تدبیر و بی کفایت بودند (۱۵۷^a)، و زندگانی بر نهج راستی نداشت و در ادای مال دیوان تقصیر نمودی پس از دو سال و نیم و چند روز پادشاهی (که این میشود: شوال ۷۰۲ + ۲^۱ سال = حدود ۷۰۵ بالضرورة) (در حدود سنه ۷۰۵) بحکم اولجایتو بحضورت آمد و اجازت مراجعت نیافت (گزیده و حبیب السیر)، و در سنه ۷۰۷، اولجایتو ملک ناصر الدین محمد بن برهان ملک اسلام را بحکومت کرمان نصب نمود (۱۵۷^h)، و کتاب سمط العلی که ظاهراً بل قطعاً در زمان حکومت این ملک اسلام ناصر الدین تألیف شده است بهمین جا یعنی نصب او بحکومت کرمان و تعداد بعضی از وقایع عهد حکومت او در ص ۱۵۹^a که آخرین صفحه کتاب است ختم میشود. بقیه احوال ابن قطب الدین جهانشاه از روی گزیده و حبیب السیر از قرار ذیل است: پس از نصب اولجایتو ملک اسلام ناصر الدین مذکور را بسمت حکومت کرمان در سنه ۷۰۷ سلطنت قراختائیان کرمان بکلی منقرض شد و نام سلطنت ایشان از آن ملک بر افتاد و قطب الدین [در اردو زندگی میکرد و بسیار مقروض شد] (ظ) و سپس در سنه ۷۲۹ (تاریخ آل مظفر ص ۶۲۵) بشیراز رفته قناعت پیشه کرد و در آنجا پیش زن پدر خود کرد و چین بنت منکو تیمور بن هولاکوو ابش خاتون بسرمی برد تا وفات کرد (گزیده ۵۳۵)، و در هیچ جا تاریخ وفات او را بدست نیاوردیم و تا سنه ۷۲۹ در حیات بود (تاریخ آل مظفر ص ۶۲۵) و نعش او را بکرمان آوردند و در مدرسه پدرش دفن کردند (گزیده و حبیب السیر) و از وی يك دختر > باقی ماند < موسوم بخان قتلغ (قتلغ) که او را مخدو مشاه نیز میگفتند (حبیب السیر جزء ۲: ۳: ۱۳) و این دختر در حباله امیر محمد بن مظفر در آمد در سنه ۷۲۹ (تاریخ

آل مظفر ص ۶۲۵) و شاه شجاع و شاه محمود و سلطان احمد از وی متولد گشتند (حبیب السیر).
 و اما حکومت کرمان که گفتیم در سنه ۷۰۷ به حکم او اجابت و بملاک ناصر الدین ملک اسلام
 تعلق گرفت مدت ۳۵ سال او و پسرش قطب الدین نیک روز^(۱) حکومت کرمان در
 خاندان ایشان دوام کرد و در سنه ۷۴۱ آن مملکت در حوزه تصرف امیر محمد بن مظفر
 در آمد (حبیب السیر).

انتهی تلخیص احوال قراخانیان کرمان بحمد الله و حسن توفیقه در روز جمعه ۲۳
 ژوئیه سنه ۱۹۳۷.

قرنباش:

یکی از معدود حین کمال اسمعیل، با احتمال قوی بلکه بظن بسیار نزدیک بیقین
 معرف قرنتاش (= قرنداش) است که گویا لقب سلغورشاه یکی از شاهزادگان سلغوریان
 فارس است که شرح حالش مفصلاً در وصاف مذکور است.

قزاونه:

تاریخ گزیده ص ۷۹۲ س ۴ که قزاونه چاپ شده، ولی از سیاق کلام بدیهی است که
 مراد قزاونه است جمع قزوینی.

رجوع نیز بنزهة القلوب (در فهرست آن که گویا قزاونه چاپ شده است).

تاریخ اسمعیلیه ابوالقاسم عبدالله بن علی بن کاشانی ص ۷۲.

تاریخ گیلان ظهیر الدین ص ۳۲۵.

قزلرباط حالیه:

= رباط جلولای مذکور در ابن الاثیر در حوادث سنه ۵۱۹ و شاید نیز
 مذکور در کتب سایر مورخین و ارباب مسالك و ممالک کما هو مصرح به فی وقفیه
 (= وقف نامه) مرجان، مکتوب آقای مصطفی جواد وارده در 21.10.38.

۱- شخصی در حبیب السیر ۱: ۳: ۱۲۴ باسم سلطان شاه نیکروز مکرر مذکور است

که متحمل است پسراین نیکروز باشد (تدقیق شود).

قطب محیی :

شرح احوال او در هفت اقلیم (دفتر خشتی ص ۶۱۷) .

قطب الدین شیرازی :

قطب الدین محمود بن مسعود بن مصلح الشیرازی (کذا فی الدرر الكامنة و کذا
ایضاً فی مقدمه شرح حکمة الاشراق لصاحب الترجمة ، ولكن فی شدالازار: محمود بن
مصلح بحذف مسعود ولاشک ان هذا من باب المسامحة العرفية فی الاضافة) .

(۱) حوادث الجامعة ۴۲۴ - ۴۲۵ ، ۴۳۱ (بکلی استطرادی) .

(۲) حبيب السیر جزو ۱ از جلد ۳ : ۶۷ (شرح حال او) .
II

(۳) مديحه از همام تبریزی در حق او (دفتر E ص ۱۹۶) .
3bis

(۴) الدرر الكامنة ۴ : ۳۳۹ (شرح حال او)

(۵) شرح حکمة الاشراق شيخ شهاب سهروردی مقتول بحباب راکه در طهران
چاٹ شده است همین قطب الدین شیرازی صاحب ترجمه نموده بنام جمال الدین
دستجردانی (رجوع بمقدمه آن کتاب) .

(۶) جامع التواریخ : مکالمه دارغون با او - نسخه کتابخانه پاریس S.P. 209
۳۲۷^a و ۳۲۹^b .

(۷) شدالازار^b ۱۳۰ - ۱۳۱^a : یکی از مشایخ او، در دیباچه شرح کلیات قانون
این شیخ را مدح کرده .

- یکی از رواة از او (ایضاً^b ۸۴) .

- ایضاً یکی از مشایخ او (۵۷^a - ۵۶^b) .

(۸) فارسنامه ناصری ۲ : ۱۳۹ - ۱۴۰ (حتماً باید ان شاء الله رجوع بدیباچه
شرح کلیات قانون نمود که از قرار ذکر فارسنامه وی شرح حال خود را در آنجا شرح
داده و صاحب فارسنامه آنرا (کلاً یا بعضاً) ترجمه کرده است .

۹) مونس الاحرار: رباعی از اود درص ۴۵۸ .

۱۰) گزیده: شرح حال مختصراو، ص ۸۰۹ .

۱۱) فوائد البهیة ص ۱۲۶ .

(2.9.38) نقشه اجمالی مقدمه مختصر شرح حال: قطب الدین شیرازی از اعظام

حکمای او آخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری است و در سنه فلان متولد شده و در سنه فلان وفات یافته و از شاگردان فلان و فلان بوده و تلامذه او فلان و فلان بوده اند . بارغون و فلان و فلان از سلاطین مغول آشنائی و رابطه داشته و بفلان جاب سفارت رفته، و او را تألیفات کثیره است در فنون فلسفه و ریاضیات و منطق از قرار ذیل: فلان که در فلان کتابخانه موجود است، و فلان كذلك، و فلان كذلك، و از جمله کتاب حاضر درة التاج لغرة الدباج که تفصیل و شرح آن عنقریب در فصل علیحده مذکور خواهد شد .

کتاب حاضر درة التاج لغرة الدباج را که عبارت است از دایرة المعارف گونه راجع بعلوم متداوله عصر او از قبیل احصاء العلوم فارابی و نفایس الفنون محمود آملی و مفتاح السعادة طاشکبری زاده مؤلف بتصریح خود در دیباچه بنام فلان تألیف کرده است، و فلان از ملوک (یا حکام) گیلان بوده است از خاندان فلان (تفصیل احوال او آنقدر که ممکن است) .

یکی از اولاد [پسری یا دختری] قطب الدین شیرازی مذکور ظ (ضوء اللامع

۱۰: ۱۵۷) .

در آثار المعجم ص ۳۲۸ .

نهایة الادراك في دراية الافلاك (تذکره النوادر ص ۱۶۵-۱۶۶) .

تفسیری داشته مشهور بتفسیر علامی (حاجی خلیفه چاپ اروپا ۲: ۳۷۱) .

درة التاج او و اشاره بملوک گیلان (مطلع سعدین^(۱) ورق^b ۲۸۹-^a ۲۹۰) .

گاهنامه ۱۳۰۷ ص ۱۲۶ .

شرحی از او و کتب او در مکتوب آقای مینوی وارده در ۹ ژانویه ۱۹۳۹.
 یکی از اساتذۀ او: شمس‌الدین محمد بن احمد الحکیم الکیشی ظ (شد الازار
^a ۵۷ - ^b ۵۶)، ایضاً کسی دیگر ^b ۱۳۰.

در فهرست گوتمر نمرة 147 (از آن مارس - آوریل ۱۹۳۸) ص ۱۸۳ نمرة
 ۳۶۳۱ رسالۀ راجع بتشریح الافلاک که گویا از تألیفات قطب‌الدین مذکور است (؟)
 دارد [موقتی فقط برای یادداشت که اگر راجع بقطب‌الدین مذکور نبود باید پاره
 کرده شود].

دو تقریظ از او بر «توضیحات رشیدی» یکی عبری و دیگری بفارسی که در
 ص ۲۰-۲۳ از نسخه خطی آقای اقبال کد مجوعه است مشتمل بر غالب تقریظاتی که
 علمای معاصر رشید‌الدین بر توضیحات او غالباً در سنه ۷۰۶ نوشته‌اند مندرج است.

از تألیفات او «اختیارات مظفری» است (رجوع بفهرست رزن ص ۳۰۰
 نمرة ۱۲۴). وصف مشبع این کتاب از همان صفحه بعد. کتاب مذکور را قطب‌الدین
 شیرازی بفارسی برای اکرم و اشرف ایران مظفر‌الدین یوان ارسال بن امیر سعید
 شهید حسام‌الدین البیورک نامی (؟) تألیف نموده بوده است.

شرحی از ملوک‌گیلان که قطب‌الدین مذکور درة التاج را بنام یکی از ایشان
 نوشته که معلوم میشود خاندان ایشان تا زمان تألیف کتاب مطلع‌سعیدین^(۱) از آن
 سمرقندی در سنه ۸۷۵ هنوز برپا بوده‌اند (مطلع‌سعیدین^a ۲۸۹ - ^b ۲۹۰).

مجلد دوم از شرح قانون ابن سینا از مؤلف مزبور در حدود عصر خود مؤلف
 تحریر شده (در کتابخانه حاج حسین آقا ملک، «کتابخانه‌های ایران» ص ۸۱).
 مجلد اول آن نیز بسیار قدیم در کتابخانه چستربیته هست. (کاغذ آقای
 مینوی وارده در 21.4.39).

نهاية الادراك هو مورخه ۶۷۴ (۴۴ - ن ۴۷۴)،

مفتاح الفلاح هو (کتابخانه آقای تربیت ۹۲).

شرح حال مفصل مبسوط جامعی از او در منتقى المختار طبع عزای در بغداد. جلد اول از دو جلد شرح کلیات قانون ابن سینا از او در کتابخانه چستربیتی مورخه ۷۲۱ موجود است (مکتوب آقای مینوی وارده در 21.4.39). < مکرر >

وادی شیراز فی [صفر - حاشیه نقل از تاریخ ابوالفداء] سنة ۶۳۴ و مات فی ۲۴ رمضان سنة ۷۱۰ [بتبریز - حاشیه نقل از ابوالفداء] (الدرر الكامنة ۴: ۳۳۹-۳۴۱). جزء سفراء سلطان احمد تکودار بوده است بمصر بدربار ملک منصور سیف - الدین قلاوون الفی در سنة ۶۸۱ (سلوک مقریزی ص ۷۰۷) که در آنجا گویا غلطی روی داده از خود مؤلف یا از نسخ که بعد از اسم قطب الدین مذکور « قاضی سیواسی » علاوه شده و هیچ نشنیده بودم که قطب الدین شیرازی هیچوقت قاضی سیواس بوده (؟) مگر آنکه فی الواقع مدتی باین شغل اشتغال داشته و من مسبوق نیستم، یا دیده‌ام و فراموش کرده‌ام (رجوع شود بآنچه یادت زیاد).

بعد دیدم در بغية الوعاة ص ۳۸۹ که صریحاً در حق او گوید « ثم دخل الروم فاكرمه صاحبها وولى قضاء سيواس وملطية » پس واضح شد که مقریزی اشتباه نکرده بوده و سهواً از من یعنی از بی اطلاع من بوده.

دباج: (نقلاً از مقدمه درة التاج)

امیر دباج پادشاه رشت:

غیر دباج معاصر قطب الدین شیرازی (احسن التواریخ ص ۱۶۸ م، همین طور دباج بتشدید بآ و بدون یائی قبل از آن نوشته).

قنطوراء [بنو-]:

مقصود از این کلمه در حدیثی مروی از حذیفه بن الیمان عن النبی ص بقول اهل لغت

۱- در ذیل این عنوان مرحوم قزوینی قسمتی از مقدمه درة التاج را از روی سوادى که وزارت معارف در سال ۱۹۳۷ از نسخه خطی آن کتاب برای آن مرحوم فرستاده بوده نقل کرده است. چون کتاب مزبور چاپ شده از نقل این قسمت خودداری شد (۱.۱).

قوم ترك است^(۱).

رجوع شود بلسان العرب ، قاموس ، ذیل اقرب الموارد ، نهایتاً ابن اثیر ، تاج العروس ، منتهی الارب .

در کتاب البدء والتاریخ ۲ : ۱۷۰ در باب خروج الترك، و كذلك در طبقات ناصری ص ۳۲۶ حدیثی از بن قبیلهها دارد ولی کلمه بنو قنطوراء را ندارد .

ولی در بحار الانوار مرحوم مجلسی نقلاً از مناقب [ابن شهر آشوب] ج ۹ ص ۵۸۷ در جزو اخبار از غائبات حضرت امیر این کلمه بلفظ « بنو قنطوره » مذکور شده است ، و در ص ۵۸۸ از همان کتاب عین عبارت نهایتاً ابن اثیر را در خصوص تفسیر این کلمه نقل کرده است .

در سفینة البحار ج ۱ ص ۴۵۱ نیز [که از روی همان در بحار یافتیم] غیر این دو جا جای دیگر را در بحار ذکر نمیکنند که ذکر از این کلمه کرده باشد .

فقره مذکور در بحار نقلاً از مناقب در جلد ۱ ص ۴۳۱ م از کتاب مزبور یعنی مناقب است .

در فهرست ابن ابی الحدید مستعجلاً گشتم چیزی از این مقوله جز خطبه معروفه حضرت امیر که علی المشهور اشاره بخروج اترک [ومغول - بزعم شارح] است نیافتیم و در این خطبه و شرح آن ج ۲ ص ۳۶۱-۳۷۱ ابدأ اسمی از « بنی قنطوراء » نیافتیم، نه در خود خطبه و نه در شرح مفصل مبسوط آن از ابن ابی الحدید .

در کتاب الالفین علامه ج ۲ : ۱۸ و نیز در کتاب روضات ص ۷۷۲ بنقل از همان الفین حکایتی راجع بخطبه [مصنوعی قطعاً] از حضرت امیر موسوم بخطبه زوراء^(۲) دارد در اشاره بخراب بغداد بدست مغول [بزعمهم] که ابدأ نام « بنو قنطوراء » را در آن خطبه ندارد . ولی در عین همین حکایت و خلاصه از همین خطبه که صاحب و صاف در

۱- ولی نه در اسد الغابه و نه در اصابه در شرح حال حذیفه این حدیث را نیافتیم .

۲- چنین خطبه گویا ابدأ در نهج البلاغه نیست ، باز تفتیش دقیق شود .

كتاب خود ص ٣٦ ايراد كرده نام بنى قنطوره دارد ونصه : « اذا جاءت العصابة التى لاخلق لها لتخر بن والله يا ام الظلمة و مسكن الجبابرة وام البلايا ويل لك يا بغداد و لدارك - العامرة التى لها جناحة كاجنحة الطواويس نمائين كما يماث الملح فى الماء ياتى بنوقنطوره و مقدمهم جهورى الصوت لهم وجوه كالمجان المطرقة و خراطيم كخراطيم الفيلة لم يصل ببادة الافتحها ولا براية الانكسها ، هولاكو مبتهيج و بشاش ميگرده و بسيور غاميشى و احضار ايشان يزليغ ميدهد ، الخ » .

قورج :

تاريخ ساجوقية عماد كاتب ص ٢٩١ .

حرف «ك»

کاف:

شکاف کاف ظ... ن، در باره فسق و فجور مفرط کیخاتو در روضة الصفا
باین بیت تمثیل جسته:

چو دال و نون هم خم شد قد الف قدان

ز بس که کرد الف در شکاف کاف همه

(روضة الصفا ۵ : ۱۲۳)

کتاب فارسی حاوی حکایات و قصص:

جامع التمثیل، سلسله الذهب (شاید سایر کتب سبعة جامی)، مثنوی، قابوس نامه،
حدیقه سنائی، مخزن الاسرار (و سایر کتب خمسة نسبة)، سندباد نامه،
مرزبان نامه، جوامع الحکایات، چهارمقاله، نگارستان، نصیحة الملوك غزالی (اگر
فارسیش بدست بیاید)، بختیار نامه.

کجج، و کجوجان، و کججانی، و امثال ذلك:

- « شیخ محمد کوججانی [= ظ کجوججانی] معاصر ابقاخان بود» (گزیده ۷۹۱).

- « ذکر عارف فاضل شیخ کجج تبریزی روح الله روحه معاصر سلطان اویس و

پسر او سلطان حسین جلابری بود و تا زمان امیر تیمور منصب شیخ الاسلامی تبریز و

مضافات تعلق باولاد او دارد، الخ ». (دولتشاه ص ۳۱۰، و دانشمندان آذربایجان

(۲۸۹-۲۹۰)

- « قریه کجوجان » (ص ۷۸ از نزهة القلوب).

- « امیر زکریا کججی از اولاد شیخ محمد کججی در سنه ۹۱۸ وفات یافته

(دانشمندان آذربایجان ۱۶۷) [با احتمال بسیار قوی این امیر زکریا جد امیر بیک مہر دار

بوده،] چه امیر بیک مہر دار بقول مؤلف دانشمندان آذربایجان پسر امیر ابراهیم بن

امیر زکریای کججی بوده (ص ۵۱)، و در ص ۳۳۴ باز او را تحت اسم محمدی بیک

۱- فارسی نصیحة الملوك باهتمام دانشمند محترم آقای جلال همائی استاد دانشگاه

تهران در سال ۱۳۱۷ در تهران چاپ شده است. (۱.۱).

(بدون اینکه بداند که این محمدی بیک همان امیر بیک مهرداد سابق الذکر است) مکرر ذکر کرده و گفته: « وی از احفاد شیخ محمد کججی و پسرزاده امیرزکریای وزیر است »، و درص ۲۸۷ در شرح حال خواجه غیاث‌الدین محمد گوید: « برادر کوچک امیر بیک مهرداد کججی است ».

— خواجه محمد کججانی، فوت در ۶۷۷ (ص ۲۲۶ و ۳۳۵ از همان کتاب استطراداً و درص ۳۱۳-۳۱۴ اصالة).

— غیاث‌الدین خواجه شیخ محمد متخلص به کجج (همان کتاب ص ۲۸۹) که عین همان کسی است که از دولت‌شاه نقل کردیم و در سنه ۷۷۸ وفات یافته (رجوع بوریقه ۲).

گراییلی :

منتظم ناصری ص ۱۷۹.

کرج :

من اعمال گیلان (تذکره نصر آبادی ص ۳۴۶).

کرج :

دو کرج بوده است (غیر کرج حوالی طهران) و هر دو بنایت مشهور :

یکی کرج رودراور (یعنی کرج قصبه ناحیه رودراور) که بتصریح یاقوت (۴ : ۲۵۱) درست در وسط بین همدان و نهاوند بوده است هفت فرسخ از هر کدام و بتصریح لسترنج (ص ۱۹۷) از حوالی توی حالیه [توی - سرکان] بوده است .

دیگر کرج ابودلف که بکلی در جنوب متصل بسلاطین آباد حالیه جزو ناحیه کزاز بوده است (دائرة المعارف اسلام بقلم آقای مینورسکی ۴ : ۵۷۴) در ده فرسخی [مشرق] بروجرد و سی فرسخی [جنوب شرقی] همدان بتصریح یاقوت ۴ : ۲۵۱ .

کرج ابودلف :

موقع آن در ناحیه کزاز بکلی متصل به سلطان آباد در طرف جنوبی شهر مزبور بوده است (دائرة المعارف اسلام بقلم آقای مینورسکی در «سلطان آباد» ۴: ۵۷۴م) و این غیر کرج رودراور مابین همدان و نهاوند بوده فلا تغفل (رجوع به بوریقه کرج) .

کردوچین :

وسایر اولاد منکو تیمور بن هولاکو و ابش خاتون زوجه اش (وصاف ۲۲۳ بهامش آن رجوع شود، و ص ۶۲۳-۶۲۷) .
وی سه شوهر کرده بود :

اول جلال الدین سیورغتمش (وصاف ۲۹۱ و سمط العلی^b ۱۰۹) از قراخانیان کرمان و بعد از او بامیر ساتالمیش پسر بوراقلی دادند و بعد از او به پسر عمش طغای (جامع طبع کاترمر ص ۱۰۸) ، ولی ندانستم «پسر عمش» ضمیرشین بخود کردوچین بر- میگردد یا بساتالمیش و اظهر اول است ، و در این صورت اسم این پسر را در ضمن اولاد هولاکو نیافتیم . در جامع التواریخ طبع کاترمر یعنی در ضمن اولاد ذکور چهارده پسر هولاکو کسی باسم طغای نیافتیم که بتواند پسر عم کردوچین بنت منکو تیمور بن هولاکو محسوب شود، ولی چون اولاد اباقا و سلطان احمد تکودار دو برادر منکو تیمور را در ذیل احوال هولاکو بدست نداده و حواله بفصل مخصوص آن دو نفر چون بسطنت رسید نداده و چون این دو فصل جامع التواریخ را من در منزل ندارم ممکن است که طغای پسر یکی از دو نفر مذکور یعنی اباقا یا تکودار بوده است .

رجوع نیز بسطط العلی ص^b ۱۰۸-^a ۱۰۹ .

رجوع به طلب بسیار غریبی که کردوچین بامیر چوپان شوهر کرده بود (۱۴۴) بتاریخ آقای اقبال ص ۴۱۰ که گویا بکلی و من جمیع الوجوه اشتباه فاحش بل افحش است .

بعد در حیب السیر ج ۱ ص ۱۲۱ و در روضة الصفا ج ۵ ص ۱۷۴ س ۱ اشاره
بهین مطلب یافتیم که بر فرض صحت نسخه و عدم سهو مؤلفین مذکورین باید این مطلب
درست باشد ولی در دو کتاب مذکور «کرد و چین» با «نونی» قبل از «چ» نوشته شده است،
لکن بقرینه میان عبارت بعد «و اخذ اموال اتابك فارس» باید مراد همان کرد و چین
مانحن فیه باشد، ظاهراً .

رجوع نیز باو آخر و ریقات ابش خاتون^۱ .

رجوع ایضاً بوصاف ص ۶۳۳ .

کَرک:

(بفتح تین) که بعضی از علماء شیعه از جمله محقق ثانی (علی بن الحسین بن
عبدالعالی) منسوب بآند غیر کَرک معروف است که گویا در ماوراء اران حالیه و گویا(؟)
همان بقاء قدم است، بلکه این کَرک ما نحن فیه قریه ایست نزدیک جبع در جبل عامل
فلا تغفل (روضات ۴۰۶) .

کریت:

ملك عز الدين کریت از رؤسای لر (ظ) بر و جرد (ظفرنامه یزدی ۱: ۵۹۴) .

کمالیت:

شیرازنامه ص ۱۴۷ و گویا نیز در اشعار خواجو (رجوع بشرح احوال او از آقای
سعید نفیسی) و گویا نیز در کلیات سعدی (رجوع بصفحات غلاف آن) .

کواشی:

تفسیر کواشی راهمین روزها شرح حکمی راجع بآن جائی دیده بودم و حالا که

۱- رجوع کنید به عنوان «ابش خاتون» در جلد اول ص ۱۰ با دداشتهای قزوینی (۱.۱) .

اتفاقاً در دررالکامنه ۴: ۷۷ استطراداً ذکرى از او دیدم یادم افتاد . اگر باز پیدا شد آنچه سابق دیده بودم اینجا الحاق شود .

رجوع نیز به حاجى خلیفه یکى در «تفسیر الکواشى» ۱: ۳۱۴، و یکى در «کشف الحقائق فی التفسیر» ۲: ۳۱۸، و دیگر در «تبصرة» ج ۱: ۲۴۵، و دیگر در «تألیص» ج ۱: ۳۲۴

گوائف (۱):

باصطلاح هندیهای امروزه بمعنی «کیفیات» و خصوصیات و وقایع و سوانح و نحو- ذلك است و ظاهراً جمع کیفیت است (آخر تذکره علمای هند در خانمة الطبع ص ۲۸۱، و آخر ابن اعثم در خانمة الطبع ص ۳۸۸ و خانمة الطبع کشف المحجوب ص ۳۲۸) .

کیال:

«کتاب النقض علی کیال فی الامامة» من کتب محمد بن زکریا الرازى (ذکره فی الذریعه ۱: ۶ نقلاً عن القفطی) .

حرف «گ»

« گگ »

گر جیان :

- و خروج ایشان در حدود ۶۰۰-۶۰۱ و بار دیگر در حدود ۶۰۵-۶۰۶ .
- رجوع بسلسله النسب صفویه ص ۴۳ .
- وابن الاثير در حوادث ۶۰۱ و ۶۰۵ .
- وابن خلكان ۱ : ۱۸۹ که در پشت همین جلد این واقعه را یادداشت کرده ام .
- وصفوة الصفا ص ۱۲ و ملاحظات ما برهامش آن .
- و مینورسکی در دائرة المعارف اسلام در عنوان « تفلیس » ج ۴ : ۷۹۵ .
- نیز بملاحظات ما برهامش عالم آرا ص ۸-۱۰ در خصوص غلطی که در صفوة الصفا در این موقع روی داده و يك واسطه یعنی « سید صالح بن سید قطب الدین » سهواً از یکی از نسخ قدیمه آن کتاب افتاده و سپس دنباله این غلط هم در سلسله النسب و هم در عالم آرا ولی بانحاء مختلف امتداد یافته است .

گل اندیشه (؟) :

گل اندیشه چو از وصف ریاحین بشکفت

نوش کن باده کلاگون بچه اندیشه دری

(ظہیر فاریابی - مونس الاحرار ۲۳۶)

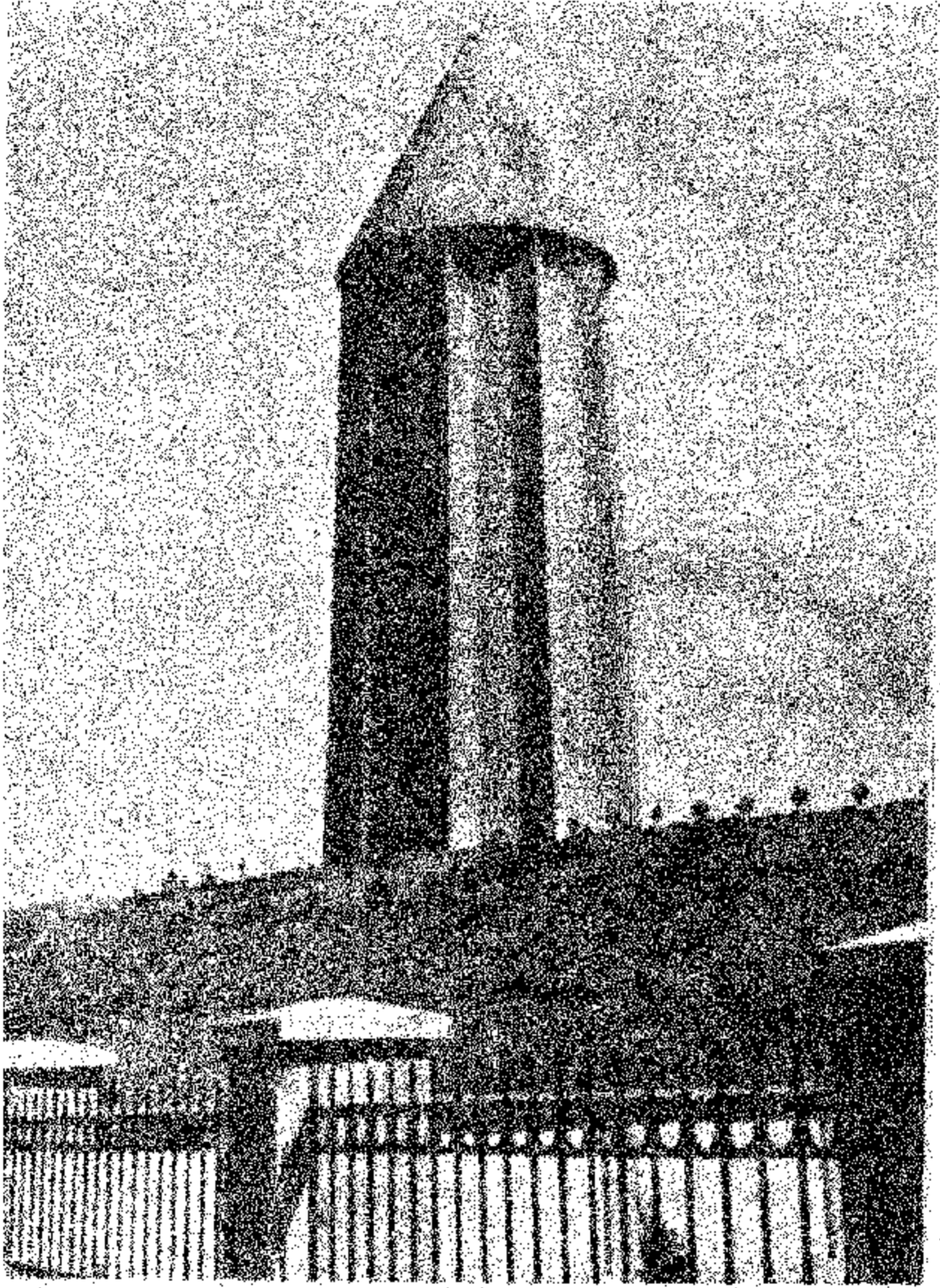
آیا « گل اندیشه » در این بیت از قبیل استعاره و تشبیه است یا فی الواقع نام گلی

از گلهای بوده است .

گنبد قابوس :

ماخذ ذکر آن :

- (۱) مازندران رابینو ۸۷-۸۸،
- (۲) فهرست آثار و ابنیة تاریخی ایران ص ۲۰،
- (۳) اراضی خلافت اسلامیة لسترنج ۳۷۸ ح،
- (۴) اشاره بسیار اجمالی بآن در معجم الادباء ۶: ۱۵۲ نقلاً از ابو سعد الابی .
- (۵) مدفن شمس المعالی قابوس (درن ۴: ۳۶۱ نقلاً از عالم آرای عباسی) .
- (۶) هامش مجالس المؤمنین از محشی نا معلومی که نام خود را امضا نکرده و درست عبارت عربی گنبد قابوس را درده قطعه بطرز فرنگیها با کمال دقت نقل کرده است و هر چه گشتم و فکر میکنم نمیدانم از کجا این عبارت را نقل کرده است و این محشی که بوده است و گویا خودش بشخصه نرفته و نخوانده، چه در اول این حکایت گوید «و نقل است که...» ولی محتمل است که خودش فی الواقع خوانده باشد، چه درست در ده موضع با ارقام سرخ بطرز فرنگیها کما ذکرنا با مرکب سرخ نمره گذارده است و وقتی بخاطر بیاوریم که این گنبد بتصریح رابینو ده پهلو است نهایت دقت محشی که کلمات هر ضلعی را برای اینکه مخلوط بضلع دیگر نشود درست ده نمره گذارده است روشن تر میشود .
- و مخفی نماند که سنه شمسیه که در کتیبه مذکور مسطور است مراد از آن بدون هیچ شك و تردیدی تاریخ بزد جردی است نه تاریخ هجری شمسی کما کنت توهمه اولاً، و سپس دیدم که ده سال یا یازده سال تمام با تاریخ هجری شمسی حقیقی اختلاف دارد، یعنی بجای ۳۸۵ شمسی هجری آنجا ۳۷۵ نوشته و هر چه فکر کردم عقلم به-رای حل این اختلاف بجائی نرسید و حمل بر غلط خواندن قراء هم نمیتوانم بکنم زیرا که در دو -
- ماخذ بکلی مختلف یعنی یکی هامش مجالس و دیگر رابینو هر دو همان طور دارد، و حمل بر غلط بودن اصل کتیبه هم واضح است که بسیار غیر محتمل بلکه قطعاً از محالات است که پادشاهی باین درجه از فضل و ادب و کمالات که در حضور و حیات خودش داده است این بنارا ساخته افند ده سال در تطبیق سنین هجری قمری با شمسی اشتباه کرده باشد،



گنبد قابوس

عکس از ایرج افشار

فروردین ۱۳۳۴

تابالآخره مثل برق بهخاطرم آمد که باید مرادش از شمسیه تاریخ یزدجردی باشد که در این صورت درست ۳۹۷ هجری قمری = ۳۷۵ یزدجردی است (رجوع بوریقه تاریخ یزدجردی^(۱)).

ومن سابقاً که دربر این بودم شرحی مفصل از گنبد قابوس با عکس یا عکسهائی از آن بسیار خوب و مشروح در کتابی خواندم بعنوان ذیل :

Diez, Churasanische Baudenkmäler, Berlin, 1918.

که باید انشاء الله در صورت امکان بدست آورد و عین همین کتاب را آقای مینورسکی در مآخذ مقاله «مازندران» خودشان در دائرة المعارف اسلام ج ۳ ص ۴۹۱ بدست داده‌اند.

- رجوع نیز به «سواحل غربی بحر خزر» از ملکونوف ص ۸۰ که دو سه سطر شرح مختصری از این گنبد قابوس بدست داده است.

|| 21.9.38^(۲) : گنبد قابوس که مقبره قابوس بن وشمگیر است از آل زیار که در همان صفحات جرجان و اطراف دو مرتبه یکی از سنه ۳۶۶-۳۷۱ و دیگری از سنه ۳۸۸-۴۰۲ سلطنت کرد و این بنا را خودش در حیات خودش برای مقبره خود بنا کرده است بتصریح مورخ معاصر او ابوسعید الآبی (بنقل یاقوت در معجم الادباء از آن)، تاریخ این بنا از «فهرست ابنیه تاریخی ایران» که انجمن آثار ملی در چند سال قبل چاپ کرده است سنه ۳۹۷ ضبط شده است و همچنین در حاشیه نسخه خطی از مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری ملکی خود من، که عین عبارت عربی مکتوب بر اطراف گنبد را چنین نوشته است (که درده ضلع آن مکتوب است) :

۱ بسم الله الرحمن الرحيم

۲ هذا القصر العالی

۱- رجوع شود به ص ۲۳ از جلد دوم یادداشت‌های قزوینی. (۱.۱).
۱- چنانکه از اواخر این قسمت مستفاد میشود باید مسوده مکتوبی باشد که مرحوم

قزوینی یکی از دوستان خود نوشته بوده است. (۱.۱).

| | |
|----|---------------------|
| ۲ | للامیر شمس الہعالی |
| ۴ | الامیر بن الامیر |
| ۵ | قابوس بن وشہگیر |
| ۶ | امر بینائہ فی حیاتہ |
| ۷ | سنہ سبع و تسعین |
| ۸ | و ثلثائۃ قمریۃ |
| ۹ | و سنہ خمس و سبعین |
| ۱۰ | و ثلثائۃ شمسیۃ (۱) |

ولی رابینوی انگلیسی (Rabino) قنصل سابق انگلیس در رشت کہ کتابی موسوم بہ «مازندران و استرآباد» تألیف کردہ در ترجمہ این عبارت عربی سنہ قمری را ۳۹۹ نوشتہ یعنی او یا مأخذ او کلمہ «سبع» را در سطر ۷ «تسع» خواندہ است . لکن از روی حساب بدون شبہہ رابینو غلط خواندہ یعنی «سبع» را بہ «تسع» تصحیف کردہ و صحیح آن سبع و تسعین و ثلثمائۃ است ، زیرا کہ سنہ ۳۷۹ شمسی (یعنی یزدجردی نہ ہجری شمسی چنانکہ در وہلہ اول بذهن می آید چہ سنہ ہجری شمسی مطابق باسنہ ۳۹۷ ہجری قمری سال ۳۸۵ است نہ سال ۳۷۵) باری سنہ ۳۷۵ شمسی یعنی یزدجردی مطابق باسنہ ۳۹۷ ہجری قمری است نہ باسنہ ۳۹۹ ہجری قمری و ۳۹۹ قمری مطابق است باسنہ ۳۷۷ یزدجردی نہ باسنہ ۳۷۵ یزدجردی ، باری عین عبارت رابینو را دادم بدخترم سوزان (ناہید) برای سرکار سواد بر داشت کہ مطالعہ و ملاحظہ خواہید کرد .

حرف «ل»